



بازخوانی حدیث اقتدا و اهتدا

دکتر محمد فاکر میبیدی

استادیار مرکز تخصصی تفسیر حوزه علمیه قم



◀ چکیده

بی‌شک مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در باورها، بینش‌ها، رفتار و گفتار مسلمانان، سخنان پیامبر (ص) است. در کنار این عامل مهم، نوع برداشت‌ها از سخن، سیره و سنت آن حضرت نیز موجب گردید تا فرقه‌ها و نحله‌های متعددی پدید آید. حدیث اقتدا و اهتدا زیربنایی‌ترین اصل را در ایجاد سازگاری میان این برداشت‌های متنوع و متغایر برای اهل سنت تشکیل می‌دهد. در پرتو این بینش، تمسک به هر یک از صحابیان روا شمرده شده و سخن و سیره آنان را به سان سخن و سیره نوبی ارزشمند خواهد ساخت. نتیجه قهری چنین بینشی، التزام به نوعی پلورالیسم درون دینی در محدوده قول و عمل صحابه خواهد بود؛ مسئله‌ای که راه را بر روی فتاوی و مقولات گاه متناقض گشوده است.

نویسنده این مقاله با توجه به اهمیت این موضوع، حدیث اقتدا و اهتدا را بازخوانی و در دو بخش بررسی کرده است. در بخش نخست، متن و سند حدیث را در منابع مختلف سنی و شیعی مورد ارزیابی علمی قرار داده و پس از کتاب‌شناسی لازم، تفاوت‌های متنی حدیث را یادآور شده و در ادامه به اسناد و طرق مختلف حدیث را مورد توجه کرده و چنین نتیجه گرفته است که صدور این حدیث با مشکل جدی روبه‌رو است. در بخش دوم، دلالت و محتوای حدیث را کاویده و روشن ساخته است که پیام این حدیث با مدلول بسیاری از روایات سخت ناهمخوان است و بینش منصفانه، اجازه پذیرش چنین حدیثی را نمی‌دهد.

◀ کلیدواژه‌ها

اهل سنت، اصحاب، نجوم، اقتدا و اهتدا.

اشاره

یکی از احادیثی که همواره مورد توجه بسیاری از دانشمندان اهل سنت قرار داشته و سنگ بنای بسیاری از مباحث علمی آنان در زمینه‌های مختلف بوده است، حدیث اقتدا و اهتدا از زبان پیامبر (ص) است: «إِنَّمَا اصْحَابِي كَالنَّجْمِ، فَبِأَيِّهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ» بر اساس این روایت، نبی مکرم اسلام (ص) اصحاب خود را به ستارگان آسمان تشبیه کرده که نتیجه آن این است که سخن و سیره صحابه یک حجت شرعی است. همچنین موارد دیگر ناظر بر این حدیث بر اساس آنچه در منابع تاریخی و روایی اهل سنت آمده مانند «تزکیه و پاک انگاشتن همه صحابه» (غزالی، بی تا، ج 1، ص 79)، «پیروی بی قید و شرط از صحابه» (زمخشری، 1397ق، ج 13، ص 390)، «لگو بودن همه صحابه» (ابن عساکر، 1400ق، ج 1، ص 420)، «برتری صحابه از بقیه مردم» (هیثمی، 1412ق، ج 2، ص 615)، «ممدوح بودن همه صحابه» (رفاعی، 1408ق، ج 1، ص 23)، «عدالت تمام صحابه» (سفارینی، 1402ق، ج 1، ص 53)، «حجیت تفسیر صحابه» (ذهبی، 1421ق، ج 1، ص 71)، جواز تقلید از صحابه (شنقیطی، 1417ق، ج 7، ص 397) از نتایج این حدیث به شمار می‌رود.

ما با توجه به بُرد معنایی این حدیث، قلمرو و کارایی آن در عرصه‌های کلامی، تاریخی، اخلاقی، فقهی و تفسیری و اهمیتی که به آن داده‌اند، بر آن شدیم تا در این مقاله، درنگی در این مقوله داشته باشیم. این پژوهش در دو بخش «سند حدیث» و «دلالت حدیث» ارائه می‌گردد.

بخش اول: سند حدیث

این حدیث با طرق و اسناد مختلفی در کتب اهل سنت نقل و احیاناً نقد شده است. در منابع شیعی نیز به نوعی به این حدیث اشاره شده است. برخی از این طرق عبارت‌اند از:

1. منابع سنی

1-1. طریق ابن عمر

عبدالحمید بن حُمَید (م 249 ق) می‌نویسد: احمد بن یونس، از ابو شهاب، از حمزة جزری، از نافع، از ابن عمر، نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «مثل اصحابی مثل النجوم یهتدی به فأیهم أخذتم بقوله اهتدیتم؛ مثل اصحاب من مثل ستارگان است، به سخن هر یک از آنها عمل کنید هدایت یافته‌اید. (ابن حمید، 1408 ق، ص 251) ابوالمعاطی نوری (401 ق) نیز عین روایت (نوری، بی تا، ج 10، ص 290) و ابن بطه عکبری حنبلی (م 387 ق) با اندکی تفاوت، آن را نقل کرده است: «إنما اصحابی بمنزلة النجوم، فأیهم أخذتم بقوله اهتدیتم» (ابن بطه عکبری، 1415 ق، ج 2، ص 219) در نقل دوم به جای «مثل اصحابی مثل النجوم»، «إنما اصحابی بمنزلة النجوم» آمده است.

2-1. طریق ابوهریره

ابن حجر عسقلانی (م 852 ق) از صاحبان مسند می‌نویسد: «... جعفر بن عبدالواحد، از وهب بن جریر بن حازم، از پدرش، از ابوصالح، از ابوهریره، از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود: مثل اصحابی مثل النجوم، من اقتدی بشیء منها اهتدی؛ مثل اصحاب من مثل ستارگان است، هر کس به چیزی از آنها اقتدا کند، هدایت یافته است.» (ابن حجر عسقلانی، 1372 ق، ج 1، ص 254)

3-1. طریق عمر بن خطاب

ابن بطه (م 387 ق) می‌نویسد: «ابوصالح محمد بن احمد بن ثابت، از ابوالاحوص، و نیز حسین بن صفوان بردعی، از ابواسماعیل محمد بن اسماعیل سلمی، از نعیم بن حماد، از عبدالرحمن بن زید عمی، از پدرش، از سعید بن مسیب، از عمر بن خطاب، نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: سألت ربی عزّ وجلّ فیما یختلف فیہ اصحابی من بعدی، قال: فقال لی: یا محمد إن اصحابک عندی بمنزلة النجوم فی السماء بعضها أضواء من بعض، فمن أخذ بشیء ممّا هم علیه من اختلافهم فهو عندی علی هدی» (ابن بطه عکبری، 1415 ق، ج 2، ص 219)؛

از پروردگارم در باره اختلاف اصحابم پس از درگذشتم سؤال کردم! به من فرمود: ای محمد، اصحابت نزد من چون ستارگان در آسمان اند که بعضی نورانی تر از بعضی دیگرند. پس هر کس به هر مقدار از چیزی که آن‌ها در آن اختلاف دارند، تمسک کند، پیش من هدایت یافته است.

نیز ابن اثیر شافعی (606-544 ق) از طریق سعید بن مسیب از عمر بن خطاب نقل می‌کند که گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: «سَأَلْتُ رَبِّي عَنِ اخْتِلَافِ اصْحَابِي مِنْ بَعْدِي؟ فَأَوْحَى إِلَيَّ: يَا مُحَمَّد! إِنَّ اصْحَابَكَ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ، بَعْضُهَا أَقْوَى مِنْ بَعْضٍ، وَ لِكُلِّ نَوْءٍ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِمَّا هُمْ عَلَيْهِ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ فَهُوَ عِنْدِي عَلَى هُدًى.» نیز از او [ابن عمر] نقل شده است که پیامبر (ص) فرمود: «اصحابی كالنجوم، فبأيهم اقتديتم اهتديتم.» (ابن اثیر، 1420 ق، ج 8، ص 556)

1-4. طریق ابن عباس

خطیب بغدادی (463-392 ق) نقل می‌کند: «بویکر حیری و محمد بن یعقوب الاصبم، از بکر بن سهل دمیاطی، از عمرو بن هاشم بیروتی، از سلیمان بن ابو کریمه، از جویبر، از ضحاک، از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: مهما أوتيتم من كتاب الله تعالى فالعمل به لا عذر لأحد في تركه، فإن لم يكن في كتاب الله فسنة مني ماضية، فإن لم تكن سنة مني ماضية فما قال اصحابي، إن اصحابي بمنزلة النجوم في السماء، فأیها اخذتم به اهتديتم، و اختلاف اصحابی لكم رحمة هر آنچه در قرآن یافتید، باید بدان عمل کنید و در ترک آن عذری از شما پذیرفته نیست. اگر حکمی در قرآن نبود، به آنچه در سنت به جا مانده بود [عمل کنید]. در سنت هم نبود، هر آنچه اصحابم می‌گویند [معتبر است]؛ زیرا اینان همانند ستارگان در آسمان اند، به سخن هر کدام تمسک کنید، هدایت یافته‌اید؛ چرا که اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است.» (خطیب بغدادی، بی تا، ج 1، ص 116)

ابن بطه در طریق دوم ابن عباس می‌نویسد: «بویوسف یعقوب بن یوسف، از ابویحیی زکریا بن یحیی ساجی، از موسی بن اسحاق انواری، از احمد بن یونس، از ابوشهاب، از حمزة بن ابو حمزه، از عمرو بن دینار، از ابن عباس نقل کرده است که پیامبر (ص) فرمود:

بازخوانی حدیث اقتدا و اهتدا □ 67

إِنَّمَا اصْحَابِي كَالنَّجُومِ، فَبِأَيِّهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ اِهْتَدَيْتُمْ.» (ابن بطهٔ عكبري، 1415ق، ج 2، ص 220)
اصحاب من مانند ستارگان اند که به هر کدامشان اقتدا کنید، هدایت شده اید.

5-1. طریق جابر

زیلعی می نویسد: «دارقطنی در کتاب غرائب مالک می نویسد: اسماعیل بن یحیی عیسی، از حسن بن مهدی بن عبده مروزی، از ابوالحسن محمد بن احمد سکری، از ابویحیی بکر بن عیسی مروزی، از جمیل بن یزید، از مالک بن انس، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جابر نقل می کند که پیامبر (ص) فرمود: ما وجدتم فی کتاب الله فالعمل به لایسعکم ترکها إلی غیره، و ما لم تجدوه فی کتاب الله و کانت منی سنة فالعمل بها لایسعکم ترکها إلی غیرها، و ما لم تؤتوا به فی کتاب الله و لم تکن فی سنة فإلی اصحابی فبأی قول اصحابی اخذتم اهتدیتم إنما مثل اصحابی مثل النجوم من اخذ بنجم منها اهتدی.» (زیلعی، 1414ق، ج 2، ص 230)

6-1. طریق جواب بن عبدالله

احمد بیهقی (384-458 ق)، روایت اهتدا را به صورت مرسل، از پیامبر (ص) نقل می کند که فرمود: «إن مثل اصحابی کمثل النجوم فی السماء؛ من أخذ بنجم منها اهتدی.» (بیهقی، 1408ق، ص 248)

7-1. طریق انس

ابن حجر، این روایت را با تفاوت بیشتری از بقیهٔ اخبار و با این سند نقل می کند: «ابن ابی عمر، از عبدالله بن علی، از سالم طویل، از زید عجمی، از یزید رقاشی، از انس بن مالک، از پیامبر (ص): مثل اصحابی فی أمتی مثل النجوم یهتدون بها و اذا غابت تحیروا؛ مثل [جایگاه] اصحاب من در اتمم، مانند ستارگان است که [مردم] به وسیلهٔ آن هدایت می جویند

□68 دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان 1388
[و] وقتی [ستارگان] غایب شوند، مردم متحیر می‌مانند.* (ابن حجر عسقلانی، 1395ق،
ج 12، ص 39)

2. منابع شیعی

از محدثان شیعه، محمد بن حسن صفار (م 390 ق)، حدیث اقتدا و اهتدا را با این دو
طریق، از امام باقر (ع) نقل می‌کند.

2-1. طریق اسحاق بن عمار

محمد بن حسن صفار (م 290 ق) از حسن بن موسی خشاب، از غیاث بن کلوب، از
اسحاق بن عمار، از امام باقر (ع)، از امام صادق (ع) روایت می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «ما
وجدتم فی کتاب الله فالعمل به لازم لا عذر لکم فی ترکہ، و ما لم یکن فی کتاب الله و
کانت فیہ سنۃ منی فلا عذر لکم فی ترک سنتی، و ما لم یکن فیہ سنۃ منی فما قال اصحابی
فخذوه، فإِنَّمَا مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم، فبأیها أخذ اهتدی و بأی أقاویل اصحابی
أخذتم اهتدیتم، و اختلاف اصحابی لکم رحمة. قیل یا رسول الله (ص): و من اصحابک؟ قال:
أهل بیتی.» (صفار، 1404ق، ص 11) شیخ صدوق (م 381 ق) نیز همین حدیث را از صفار نقل
می‌کند. (صدوق، 1403ق، ص 156)

* افزون بر مصادر مذکور به عنوان مصادر نخستین، برخی دیگر از دانشمندان اهل سنت نیز در آثار حدیثی، تفسیری و رجالی
خود این روایت را با اسناد تکراری نقل کرده‌اند، از جمله آلوسی در روح المعانی (ج 1، ص 47)، ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه (ج 20، ص 11)، ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه النبویه (ج 8، ص 364)، ابن حزم در الاحکام (ج 5، ص 61)، ابن
عساکر در تبیین کذب المفتری (ج 1، ص 420)، ابوالمعاطی نوری در المسند الجامع المعلل (ج 10، ص 290)، البانی در السلسله
الضعیفه (ج 1، ص 135)، السلسله الصحیحه (ج 1، ص 75) و شرح عقائد طحاویه (ج 1، ص 529)، بقاعی در نظم الدرر (ج 2، ص
493)، ثعلبی در تفسیر (ج 3، ص 334) حمیدی در الجمع بین الصحیحین البخاری و مسلم (ج 1، ص 20441)، خطیب تبریزی در
مشکاه المصابیح (ج 3، ص 310)، شمس الدین ذهبی در میزان الاعتدال (ج 1، ص 245)، محمد حسین ذهبی در التفسیر و
المفسرون (ج 1، ص 71)، رازی در مفاتیح الغیب (ج 1، ص 252)، رفاعی در البرهان المؤید (ج 1، ص 23)، زمخشری در
کشف (ج 2، ص 586)، سفارینی در لواعق الانوار البهیة (ج 1، ص 53)، خطیب شربینی در السراج المنیر (ج 1، ص 3393)،
شنقیطی در اضواء البیان (ج 7، ص 397)، حسنی صنعانی در توضیح الافکار (ج 1، ص 264)، عینی در عمده القاری (ج 10، ص
203)، غزالی در الاقتصاد فی الاعتقاد (ج 1، ص 79)، ماوردی در الحاوی الکبیر (ج 1، ص 35)، میبیدی در کشف الاسرار (ج 5،
ص 601)، نسفی در تفسیر مدارک التنزیل (ج 2، ص 175)، هبتمی در الصواعق المحرقة (ج 2، ص 615).

2-2. طریق نصر رازی

شیخ صدوق افزون بر روایت اسحاق بن عمار، از حسین بن احمد [احمد بن حسین] بیهقی نیز نقل می‌کند: «محمد یحیی صُولی، از محمد بن موسی بن نصر رازی، از پدرش نقل می‌کند که از امام رضا(ع) در باره حدیث اصحابی کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم پرسیدم، آن حضرت فرمود: هذا صحیح، یرید من لم یغیر بعده و لم یبدل. قیل: و کیف یعلم أنهم قد غيروا أو بدلوا؟ قال: لما یروونه من أنه (ص) قال: لیدأذن برجال من اصحابی یوم القیامة عن حوضی کما تذاذ غرائب الإبل عن الماء، فأقول: یا رب اصحابی اصحابی! فیقال لی: إنک لاتدری ما أحدثوا بعدک، فیؤخذ بهم ذات الشمال، فأقول: بُعداً لهم و سحراً لهم.» (صدوق، 1404ق، ج 2، ص 87)*

جمع بندی

با مروری در آنچه گفته شد، چند نکته به دست می‌آید:

1. راویان حدیث اقتدا و اهتدا، چهار نفر از صحابه‌اند: ابن عمر، ابوهریره، عمر بن خطاب، ابن عباس و جابر.
2. این روایت با تعابیر مختلفی گزارش شده است و در آن، نوعی - به اصطلاح - اضطراب متن دیده می‌شود.

* افزون بر صفار و صدوق، نخستین راویان حدیث، برخی دیگر از علمای شیعی نیز در آثار حدیثی، تفسیری و رجالی خود به حدیث اقتدا و اهتدا اشاره کرده‌اند، از جمله اسعد در *ازمة الخلافة و الامامة* (ج 8، ص 12)، بناطی در *الصرائط المستقیم* (ج 1، ص 271)، تمیمی مغربی در *دعائم الاسلام* (ج 1، ص 86)، حلبی در *تقریب المعارف* (ص 2)، خلیلی در *سقیفة ام الفتن* (ج 1، ص 62)، دیلمی در *ارشاد القلوب* (ج 2، ص 344)، سبحانی در *الحدیث النبوی* (ج 3/37)، طبرسی در *احتجاج* (ج 2، ص 355)، طیب در *اطیب البیان* (ج 1، ص 305)، عطاردی در *مسند الامام الرضا(ع)* (ج 3، ص 495)، قمی در *الاربعین* (ج 1، ص 305)، مجلسی در *بحار الانوار* (ج 22، ص 307 و در جاهای دیگر)، مدرسی در *من هدی القرآن* (ج 14، ص 411)، مکارم شیرازی در *تفسیر نمونه* (ج 20، ص 422)، میلانی در کتب متعدد از جمله *محاضرات فی الاعتقادات* (ج 9، ص 2)، نمازی در *مستدرک السفینه* (ج 1، ص 163)، معرفت در *التفسیر الاثری الجامع* (ج 1، ص 102) و مفید در *الافصاح* (ج 1، ص 26)

70 □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان 1388

3. در روایت عمر بن خطاب و روایت ابن عباس دو نکته وجود دارد: یکی رتبه‌بندی

کلام

الهی، سنت نبوی و سیره صحابه و دیگری تعبیر «اختلاف اصحابی لکم رحمة» که بیانگر

طبیعی و رحمت بودن اختلاف اصحاب است.

4. بر اساس روایت پنجم و سوم که در اصطلاح، حدیث قدسی‌اند، خداوند متعال،

اصحاب پیامبر (ص) را به نجوم تشبیه کرده است. طبق روایت ابن عمر، پس از آنکه خداوند

اصحاب پیامبر (ص) را به نجوم تشبیه کرد، خود آن حضرت نیز چنین کرد.

5. اولین راوی اهل سنت که این روایت را نقل کرده است، عبدالحمید بن حمید (م 249

ق)، صاحب مسند و پس از وی، دارقطنی (385 - 306ق) است.

6. روایات شیعه، صبغۀ تناظری دارد و همراه توضیح و شرح است. چنان که امام رضا (ع)

فرمود: «هذا صحیح، یرید من لم یغیر بعده و لم یبدل». البته منابع شیعی که پس از بصائر

الدرجات، معانی الاخبار و عیون الاخبار نوشته شده‌اند، این حدیث را بیشتر برای نقد سندی

و یا دلالتی یادآوری کرده‌اند.

بررسی اسناد حدیث

با تأمل در کلمات اهل فن از رجالیان اهل سنت، این نتیجه به دست می‌آید که سند این

روایات و طریق‌هایش خالی از خدشه نیست؛ زیرا هم تضعیف عام نسبت به این احادیث

وجود دارد و هم تضعیف خاص.

1. تضعیف عام

برخی از دانشمندان این روایات را تضعیف کرده‌اند، از جمله سعید بن حزم (م 384-456

ق) که می‌نویسد: «این حدیث باطل و دروغ، و از تولیدات اهل فسق است.» (ابن حزم

اندلسی، 1404ق، ج 5، ص 61) ابن تیمیه (م 683ق) نیز می‌نویسد: «این حدیث در کتب معتمده

و معتبره نیامده است و ضعیف است.» (حرانی، 1406ق، ج 8، ص 364) همچنین ابن ملقن (م

804ق) در این زمینه می‌نویسد: «این حدیث غریب است و هیچ کس از صاحبان کتب

بازخوانی حدیث اقتدا و اهدا □ 71

معتبره* آن را نقل نکرده است.» (ابن ملقن، 1425ق، ج 9، ص 584) حسنی صنعانی (م 1182 ق) نیز از ابن کثیر شافعی نقل می‌کند: «این حدیث ضعیف است.» و می‌نویسد: «این روایت هر چند از طرق مختلف نقل شده است، هیچ کدام از آن‌ها صحیح نیست.» (حسنی صنعانی، بی تا، ج 1، ص 264)

البانی** با توجه به این اصل مسلم که پیامبر (ص) هرگز سخن باطل و دروغ نمی‌گوید و همیشه سخنش حق است، می‌نویسد: «تشبیه صحابه به نجوم، تشبیهی فاسد و دروغی آشکار است؛ زیرا کسی که در پی شناخت جهت جدی است و به جهت سرطان اشاره کند، هرگز هدایت نمی‌شود، بلکه کاملاً گمراه می‌شود و در مسیر خطا خواهد بود. از سوی دیگر، هر ستاره‌ای نمی‌تواند برای هر مسیری ابزار هدایت باشد! بنابراین، تشبیه مذکور باطل و در نتیجه، حدیث کذب و از اعتبار ساقط است. (البانی، 1412ق، ج 1، ص 152)

2. تضعیف خاص

افزون بر تضعیفات کلی و عامی که نسبت به این حدیث شده است، در خصوص هر یک از این طرق و رجال آن نیز تضعیف خاصی وجود دارد.

درباره طریق نخست (ابن عمر)، ابن ملقن از حمزة بن ابی حمزة جَزْرِي نصیبی با تعبیر «واهِ» یاد کرده و سپس سخن بزرگان اهل حدیث را درباره‌اش آورده است: «ابن معین درباره وی گفته است: لایسای فلساً؛ یک فِلس هم ارزش ندارد.» بخاری و رازی گفته‌اند: «وی منکر الحدیث است.» دارقطنی و نسایی گفته‌اند: «وی متروک الحدیث است.» احمد

* منظور ابن تیمیه و ابن ملقن از «کتب معتبره» صحاح و سنن ششگانه است که به ترتیب اعتبار عبارت‌اند از: صحیح بخاری، تألیف محمد بن اسماعیل بخاری (194-256 ق)، صحیح مسلم، تألیف مسلم بن حجاج نیشابوری (204-261 ق)، سنن نسائی، تألیف احمد بن شعیب (215-303 ق)، سنن ابی داود، تألیف سلیمان بن اشعث (202-275 ق)، سنن ترمذی، تألیف محمد بن عیسی (209-279 ق) و سنن ابن ماجه، تألیف محمد بن یزید قزوینی. (209-273 ق)

** محمد ناصرالدین البانی (م 1420 ق)، از محدثان و نویسندگان پرتلاش اهل سنت در دوره معاصر است که تاکنون، بیش از یکصد عنوان کتاب در بیش از دویست جلد، تألیف یا تحقیق کرده است.

بن حنبل می گوید: «وی مطروح الحدیث است.» ابن عدی و ابن حبان گفته اند: «تمام روایات وی موضوع است.» ابن حبان می افزاید: «جایز نیست از وی روایت نقل شود.» (ابن ملقن، 1425ق، ج 9، ص 584) ابن حجر نیز می نویسد: «حدیث کالنجوم که از طریق حمزه نصیبی، از نافع نقل شده، جداً ضعیف است.» (ابن حجر عسقلانی، 1384ق، ج 4، ص 109)

راوی طریق دوم (ابوهریره) یعنی جعفر بن عبد الواحد هاشمی، در نظر ابن ملقن، «واهی» است. (ابن ملقن، 1425ق، ج 9، ص 584) وی سپس تعابیر دیگران را درباره اش به وی نقل می کند و می نویسد: «ابوزرعه معتقد است، وی احادیثی را نقل کرده است که ریشه ندارد؛ لا أصل لها.» و ابن عدی گفته است: «وی متهم به وضع و سرقت حدیث است.» ابن حبان نسبت به وی می گوید: «احادیث را دگرگون می کرده است.» (همو، ج 9، ص 584) ذهبی درباره وی گفته است: «این حدیث از دشواری آفرینی های جعفر است.» و از سعید بن عمرو البردعی در این باره گزارش کرده است: «ذاکرت ابا زرعة بأحادیث سمعها من جعفر بن عبد الواحد فأنكرها و قال: لا أصل لها و قال فی بعضها أنها باطلة موضوعة ثم استرجع؛ سعید بن عمرو با ابازرعه درباره احادیث جعفر بن عبدالله واحد مذاکره کرد ولی وی آنها را انکار نمود و گفت این روایات اصل و ریشه ندارد و درباره برخی از آنها گفت موضوعه و باطل است و بعد استرجاع کرد.» (ابن حجر عسقلانی، 1372ق، ج 1، ص 254)

درباره طریق سوم (عمر بن خطاب) که در آن، عبدالرحیم [عبدالرحمن] بن زید عمی قرار دارد، باید گفت اولاً به این دلیل که سعید بن مسیب چیزی از عمر نشنیده است، منقطع است. ثانیاً عبدالرحمن و پدرش ضعیف اند. (ابن ملقن، 1425ق، ج 9، ص 584) صنعانی درباره این حدیث می نویسد: «ضعیف است و این سخن ابن کثیر شافعی است.» ابوداود نیز می گوید: «عبدالرحمن و پدرش هر دو ضعیف اند.» (حسنی صنعانی، بی تا، ج 1، ص 264)

درباره طریق چهارم (ابن عباس)، که در آن جویر قرار دارد، ابن ملقن می نویسد: «این طریق ضعیف است، چون جویر متروک و ضحاک ضعیف است. افزون بر آنکه منقطع نیز می باشد.» (ابن ملقن، 1425ق، ج 9، ص 584) طریق دوم ابن عباس نیز به دلیل حمزه بن ابی - حمزه ضعیف است. البانی از این فراتر رفته، می نویسد: «این روایت موضوع است.» (البانی، 1412ق، ج 1، ص 147 و 151 و 152)

درباره طریق پنجم، جابر روایت دیگری نیز دارد که آن هم مخدوش است. بیهقی می‌گوید: «این حدیث از مالک نقل نشده و راویان مالک نیز مجهول‌اند.» (زیلعی، 1414ق، ج 2، ص 229) ابن ملقن نیز می‌نویسد: «جمیل که در سند این حدیث دیده می‌شود، ناشناخته است.» (ابن ملقن، 1425ق، ج 9، ص 586)

درباره طریق ششم، بیهقی می‌نویسد: «این روایت به دو طریق نقل شده است: یکی منقطع است و اعتبار ندارد و دیگری هم، که موصول است، قوی نیست.» (بیهقی، 1408ق، ص 248)

درباره طریق هفتم، ابن حجر عسقلانی پس از نقل حدیث، می‌نویسد: «سند این روایت ضعیف است.» (ابن حجر عسقلانی، 1419ق، ج 12، ص 39) و زیلعی در این باره سخنی شبیه ابن حجر گفته است. (زیلعی، 1414ق، ج 2، ص 230 و 239) همچنین در سند این روایت، یزید رقاشی وجود دارد که بسیاری وی را تضعیف کرده‌اند. (ابن حبان، 1395ق، ج 8، ص 305/ ابن حجر عسقلانی، 1404ق، ج 2، ص 668/ ذهبی، 1382ق، ج 1، ص 28/ ابومعاذ، 1417ق، ج 1، ص 221/ جزایری، 1416ق، ج 2، ص 702)

در سند نخستین روایت از دو طریق شیعی، غیاث بن کلوب وجود دارد که بسیاری از رجالیان از جمله نجاشی و ابن داود، از وی سخن نگفته و تنها به ذکر نامش بسنده کرده‌اند، وی گرچه نزد برخی دیگر ثقه است، عامی مذهب هم می‌باشد. (طوسی، 1417ق، ج 1، ص 112/ حلی، 1411ق، ص 25/ تفرشی، 1418ق، ج 1، ص 293/ کلباسی، 1419ق، ج 2، ص 16/ موسوی، 1413ق، ج 14، ص 173) او نزد اهل سنت نیز، راوی ای مجهول به شمار آمده است. (ابن حجر عسقلانی، 1372ق، ج 2، ص 285/ زیلعی، 1418ق، ج 2، ص 283) اسحاق بن عمار نیز از وضعیت مناسبی برخوردار نیست؛ زیرا اولاً به عقیده برخی، وی مشترک بین ساباطی و فطحی مذهب است و ابن حیان امامی عدل است و به هر صورت، ثقه است (بصری، 1422ق، ج 5، ص 8/ تفرشی، 1418ق، ج 1، ص 168)، و به عقیده برخی از

جمله نجاشی، ابن داود و خویی، این دو، یک تن بیش نیستند که از آن یک تن، که فطحی مذهب است، گاهی به صیرفی و ابن حیان و گاهی به ساباطی تعبیر می‌شود. (حلی، 1392ق، ج 1، ص 43 و 224 و 262/ موسوی، 1413ق، ج 3، ص 159 و 180)

از مجموع این اسناد برمی‌آید که صدور این روایت مطمئن نیست. از این رو، نمی‌توان بدان اعتماد نمود، به ویژه اگر بخواهیم بر حجیت دیدگاه‌های فقهی صحابه در حوزه غیر فقهی بدان استناد نماییم، ممکن است گفته شود این حدیث در منابع شیعه نیز نقل شده است، اما باید گفت اولاً همان‌طور که گفته شد، سند روایت شیعه نیز خالی از اشکال نیست، و بعید نیست که از روایات جابه‌جا شده از اهل سنت به شیعه باشد. ثانیاً بیان امام باقر(ع) و تقریر امام رضا(ع) اجمالاً بر پایهٔ بی‌ش و فرض سائل استوار است. ثالثاً به فرض صحت صدور، پیام روایات شیعی، محدود کردن مصادیق و قلمرو آن است.

بخش دوم: دلالت حدیث

با همهٔ آنچه گفته شد، به فرض صحت صدور، باید دید دلالت این اخبار چیست؟ به رغم همهٔ تفاوت‌های تعبیری که در نقل‌های مختلف حدیث اقتدا و اهتدا وجود دارد، بسا نقطهٔ مشترک میان همهٔ آن‌ها و یا تعبیر رایج‌تر آن، این باشد که **إِنَّمَا اصحابی كالنجوم، فبأیهم اقتدیتم اهتدیتم**. این جمله پنج عنصر دارد: 1. تعبیر به اصحاب، 2. تشبیه به نجوم، 3. اقتدا به همه، 4. قلمرو جواز، 5. حصول اهتدا.

1. معنی اصحاب

کلمهٔ «اصحاب» مانند «صحابه» و «صحب» به لحاظ ساختاری، جمع «صاحب» به معنی قرین و قریب است. (ابن فارس، 1420ق، مدخل «صحب») در این باره که صحابی در اصطلاح به چه کسی اطلاق می‌شود، بخاری معتقد است، هر مسلمانی که همراه پیامبر(ص) بوده و او را دیده، از اصحاب است. (بخاری، 1978م، ج 3، ص 1335) قرطبی می‌نویسد: «معروف، نزد اهل حدیث، این است که هر مسلمانی که پیامبر(ص) را دیده باشد، از

75 □ باخوانی حدیث اقتدا و اهتدا

اصحاب پیامبر (ص) به شمار می آید. (قرطبی، بی تا، ج 8، ص 237) وی سپس از سعید بن مسیب تابعی نقل می کند که گفته است: «به کسی صحابی گفته می شود که یکی دو سال با پیامبر (ص) بوده و در یکی دو جنگ شرکت کرده باشد.» قرطبی در نقد این رأی می نویسد: «این سخن موجب می شود تا امثال جریر بن عبدالله بجلی* جزء اصحاب نباشند، در حالی که قطعاً از صحابه است. علامه مامقانی نیز می گوید: «این تعریف نه بالغت سازگار است و نه با عقل و نقل.» (غفاری، 1369، ص 201) شهید ثانی در این زمینه می نویسد: «صحابی کسی است که پیامبر (ص) را ملاقات نموده و به او ایمان آورده و با ایمان از دنیا رفته است.» (عاملی، بی تا، ص 120) مامقانی نیز این تعریف را پذیرفته است. (غفاری، 1369، ص 201)

به نظر می رسد، صحابی ای که بخواهد سخن و عملش در باب معارف، احکام و تفسیر برای دیگران حجت باشد، باید به گونه ای باشد که از محضر پیامبر (ص) بهره گرفته باشد. پس کسی که در عصر پیامبر (ص) زیسته و تنها یک بار آن حضرت را دیده باشد، چگونه می تواند برای دیگران و به خصوص برای تابعیان معلم سیره نبوی باشد؟!

2. تشبیه اصحاب به نجوم

نجوم، ابزار راه یابی انسان در خشکی و دریا است. قرآن می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ؛ و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آنها در تاریکی های خشکی و دریا راه یابید.» (انعام: 97) چنان که در جای دیگر می فرماید: «وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ؛ و نشانه هایی [دیگر نیز قرار داد] و آنان به وسیله ستاره راه یابی می کنند.» (نحل: 16)

در این روایات با تعبیری چون «مثل النجوم»، «بمنزلة النجوم»، «كالنجوم» و «كمثل النجوم»، اصحاب به ستارگان تشبیه شده اند، یعنی همان گونه که ستارگان با غروب

* وی در سال یازدهم هجری، و تنها چهل روز قبل از رحلت پیامبر (ص) اسلام آورد. (نمری، 1387 ق، ج 1،

خورشید، وسیلهٔ هدایت انسان‌ها در ظلمات برّ و بحرند، صحابهٔ پیامبر (ص) نیز با رحلت پیامبر (ص) وسیلهٔ هدایت مسلمین در ظلمات جهل و حیرت‌اند.

البته اصل تشبیه به عنوان یکی از عوامل جمال و حسن کلام، امری است پسندیده به شرط آن‌که در گسترهٔ تشبیه به کار رفته و مراد از آن نیز مشخص باشد. چنان‌که در روایات معصومین (ع) نیز در تفسیر واژهٔ علامات فرموده‌اند که منظور ظاهری آن نشانه‌ها و ستاره جدی است که برای شناختن قبله و راه استفاده می‌شود. در روایت نبوی نیز آمده است: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ هُوَ الْجَدْيُ لِأَنَّهُ نَجْمٌ لَا يَزُولُ، وَ عَلَيْهِ بِنَاءُ الْقِبْلَةِ وَ بِهِ يَهْتَدُونَ أَهْلُ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ». (عروسی حویزی، 1415ق، ج 3، ص 45) اما در تفسیر دیگری، امام صادق (ع) فرموده است: «وَعَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) النَّجْمُ وَالْعَلَامَاتُ هُمُ الْإِمَّةُ» (کلینی، 1365، ج 1، ص 207) در این روایت نیز ائمه معصومین به ستارگان هدایت تشبیه شده‌اند.

باید توجه داشت که در هدایت ستارگان دو نکته قابل توجه است: یکی آن‌که هر ستاره‌ای نمی‌تواند برای هر مسیری ابزار هدایت باشد. دوم آن‌که ستارگان در راهنمایی انسان‌ها در مسیر مشخص با هم در تضاد نیستند. بنابراین، در تشبیه اصحاب به نجوم، جای تردید وجود دارد و به قول البانی این تشبیه باطل است. (البانی، 1412ق، ج 1، ص 152) بر خلاف روایت «الْعَلَامَاتُ هُمُ الْإِمَّةُ» که هیچ کدام از ائمه معصومین (ع) در آن با هم اختلاف و تضادی ندارند.

3. قلمرو اقتدا

قلمرو اقتدا از چند زاویه قابل توجه است: 1. فراگیر بودن همهٔ صحابه یا بعضی از آن‌ها، 2. آیا سخن صحابه مورد نظر است یا عمل آن‌ها یا هر دو؟ 3. اگر سخن صحابه مورد نظر باشد، آیا در همهٔ حوزه‌های معرفتی مدّ نظر است، یا تنها در برخی از حوزه‌ها؟ 4. خواه سخن صحابه مورد نظر باشد یا عمل آن‌ها! حال این بحث مطرح می‌شود که آیا اخذ تمام گفتار و همهٔ اعمال لازم است یا برخی از گفتارها و اعمال کافی است؟
تعبیر روایات در این زمینه مختلف و بالطبع برد هدایتی هر کدام نیز از دیگری متفاوت است:

1. تعبیر «فَبَأَى قَوْلِ اصْحَابِي اخذتم اهتدیتم»، «وَبَأَى اقَاوِيلِ اصْحَابِي اخذتم اهتدیتم»، که در برخی از روایات آمده، نشان می‌دهد که سخنان صحابه در این باره، هدایت را به دنبال

دارد. این سخن بیانگر حداقلی است، بدین معنی که تمسک به قول صحابی به هر میزان که باشد، هدایت آفرین است.

2. در پاره‌ای از روایات، تعبیر «فأیهم اخذتم بقوله» آمده است که بیانگر کفایت سخن هر یک از صحابه برای هدایت شدن است، خواه در حوزه عقاید باشد، یا اخلاقیات، یا احکام فقهی و یا مباحث اجتماعی.

3. در بعضی از روایات، تعبیر «اقتدی بشیء منها»، وجود دارد که اقتدا به برخی از صحابه را کافی می‌داند، البته اگر اقتدا را اعم از عمل و قول بدانیم، در هر دو حوزه رفتار و گفتار کارآیی خواهد داشت.

4. تعبیر دیگری چون «فبأیهم اقتدیتم اهتدیتم»، «من اخذ بنجم منها اهتدی»، «فأیها اخذتم به» و «فبأیها اخذ اهتدی» که در روایات آمده، بیانگر آن است که تمسک به سخن یا عمل هر کدام از صحابیان باعث هدایت است.

5. تعبیر «فمن اخذ بشیء مما هم علیہ من اختلافهم» نشانگر این است که در موقع اختلاف صحابیان، به هر یک از آن‌ها اقتدا شود هدایت حاصل می‌شود، درحالی که مطابق برخی از این روایات، گرچه همه از نور برخوردارند (و لکل نور)، همسانی بین آنان حاکم نیست؛ چرا که فرمود: «بعضها اذواً من بعض» و «بعضها اقوی من بعض».

شکی نیست که اکتفای به حداقل، یعنی تمسک به یک سخن یا یک عمل صحابی نمی‌تواند موجب هدایت گردد؛ زیرا این امر مستلزم آن است که صحابه از خود پیامبر (ص) هم برتر باشند، چون هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که با تمسک به یک یا چند سخن و عمل پیامبر (ص)، هدایت حاصل می‌شود. انتخاب علی التخییر از میان صحابه نیز نمی‌تواند مقرون به صحت باشد؛ چرا که فرمود: «بعضها اذواً من بعض» و «بعضها اقوی من بعض»؛ و این مستلزم ترجیح مفضول بر فاضل است. ضرورت حداکثری، یعنی تمسک به همه گفتار و رفتار تمام صحابه نیز به دلیل اختلافات ممکن نیست. بنابراین، راهی نیست جز اینکه نسبت به بعضی از صحابه در همه زمینه‌ها اقتدا کنیم تا هدایت حاصل گردد.

از سوی دیگر، در گستره معرفتی مستفاد از این نجوم نیز، سخن یکسانی وجود ندارد. برخی چون حاکم نیشابوری و زرکشی بر این باورند که تفسیر قرآن، که توسط صحابیان

صورت گرفته است، به دلیل مشاهده نزول آیات، به منزله حدیث مسند و مرفوع است. (حاکم نیشابوری، 1411ق، ج 2، ص 258/ زرکشی، 1391ق، ج 2، ص 172/ ذهبی، 1421ق، ج 1، ص 71) همین حوزه محدود نیز مورد ایراد برخی از بزرگان از جمله عثمان بن صلاح (643ق) و شرف الدین نووی (676ق) از فقیهان، مفسران و محدثان شافعی، قرار گرفته است و این اطلاق را قید زده و گفته‌اند این مربوط به اسباب نزول است نه همه آرای تفسیری صحابه؛ زیرا بقیه، آرای موقوف می‌باشند. (ذهبی، 1421ق، ج 1، ص 71)

4. ضرورت اقتدا

اقتدا در لغت از ریشه قَدُو و قُدوه به معنی اَسوه است. (ابن منظور، 2000م/ فراهیدی، 1410ق، واژه «قدو») برخی دیگر نیز نوشته‌اند اسوه و قدوه به یک معنی است و آن حالتی است در انسان که دیگران از وی پیروی می‌کنند، خواه نیکو باشد یا زشت. (راغب اصفهانی، 1412ق، مدخل «اسو») اینکه اصولاً انسان‌ها بر اساس فطرت و غریزه الگوجوی- اند، نیازی به بیان ندارد و تنها باید در جستجوی الگوی مناسب بود. بر این اساس است که خداوند در یک جا به پیامبر (ص) دستور داد تا به هدایت انبیای پیشین اقتدا کند و فرمود: «وَلِكَيْ تَذَكَّرَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدِهِ» (انعام: 90) و در جای دیگر، به معرفی الگو برای انسان‌های مؤمن پرداخت تا در رفتار از وی پیروی نمایند و برای این الگو دو پیامبر بزرگ را معرفی نمود؛ یکی پیامبر اسلام (ص) که فرمود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب: 21) و دیگری ابراهیم (ع) که فرمود: «لَقَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ» (ممتحنه: 4) در روایت مورد بحث با تعبیری چون «فَأَيُّهُمْ أَخَذْتُمْ بِقَوْلِهِ»، «مَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ»، «فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِمَّا هُمْ عَلَيْهِ»، «فَأَيُّهَا أَخَذْتُمْ بِهِ»، «بَأَيُّهُمْ أَقْتَدَيْتُمْ»، «مَنْ أَخَذَ بِنَجْمِهَا هَتَدَى»، «فَبَأَيُّهَا أَخَذَ هَتَدَى» و «بَأَيُّ أَقْوَابِلِ أَصْحَابِي أَخَذْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ»، ضرورت اقتدا به اصحاب بیان شده است. البته باید توجه داشت که اقتدا از سنخ عمل است و «اخذ» نیز برای عمل است.

در تفسیر اقتدا دو معنی بیان شده است: یکی گرفتن فتوا از صحابه و جواز تقلید از آنان؛

دوم قبول منقولات آنان (نمری، 1387ق، ج 4، ص 264) که پس از این نقد خواهد شد.

5. حصول اهتدا

اهتدا از ریشه هُدی است. می‌گویند اصل هدی به معنی خارج کردن چیزی به سوی چیز دیگر است. و هدی وقتی به طریق نسبت داده شود به معنی شناساندن راه و نشان دادن آن است. هدی و اهتدا به یک معنی است. (زبیدی، 1414ق/ ابن منظور، 2000م، مدخل «هدی») اما بر پایه دیدگاهی دیگر، اهتدا به معنی طلب هدایت و رسیدن به آن است. (راغب اصفهانی، 1412ق، زبیدی، 1414ق، مدخل «هدی») به نظر می‌رسد وحدت معنای این دو واژه دور از حقیقت نباشد. شاهد این مطلب آن است که قرآن می‌فرماید: «فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدَىٰ لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» (یونس: 108) در این آیه به قرینه تقابل اهتدا و ضلالت معلوم می‌شود که منظور از اهتدا همان هدایت است، و نیز می‌فرماید: «الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى» (محمد: 17) که در آن هم هدی به کار رفته است و هم اهتدا.

به هر صورت، مفاد این روایات آن است که هر کس از صحابه پیروی کند، به هدایت لازم رسیده است. البته اثبات این حقیقت مبتنی بر این است که سخن و سیره صحابه، همان ارزش و جایگاه سخن و سیره پیامبر (ص) را داشته باشد. بر اساس تعبیر برخی از روایات، از جمله «فإن لم يكن في كتاب الله فسنة مني ماضية» و «فإن لم تكن سنة مني ماضية فما قال اصحابي» پذیرش سخن و عمل صحابه منوط به این است که قرآن و سنت نبوی در آن زمینه سخنی نداشته باشند. و این خود دلیل آن است که اقتدا به صحابه نه تنها به صورت مطلق نیست، بلکه در صورتی درست است که در تعارض با آن دو نباشد و گرنه ارزشی ندارد و هدایتی حاصل نخواهد شد، هر چند به اصطلاح در آن نور باشد. بر پایه برخی دیگر از این روایات نیز، که سیاقشان برای فضای حل اختلاف بین صحابه به وجود آمده، چنانچه در روایت ابن عباس و عمر بدان اشاره شده است: «فمن اخذ بشيء مما هم عليه من اختلافهم، فهو عندى على هدى»، باید قبول کنیم که به هنگام اختلاف صحابه در رأی و رفتار، هر دو طرف مخاصمه هر چند در تضاد با یکدیگر سخن بگویند و یا رفتار نمایند، بر حق‌اند و بالطبع معنی ندارد که مردم دچار تحیر شوند. به طور کلی در چنین مواردی، یا حق بین طرفین توزیع شده است و هر کدام واجد حظی از حق و به صورت نسبی، دارای حق‌اند و یا

اینکه به صرف صحابی بودن، حق مفهوم دیگری پیدا می‌کند و باطلی وجود نخواهد داشت، هر چند هر دو به روی یکدیگر شمشیر کشیده و یکی قاتل و دیگری مقتول باشد!!

نقد و بررسی

مفاد این روایات چنین است که همان‌گونه که ستارگان آسمان مایهٔ هدایت انسان‌ها در دریا و خشکی هستند، اصحاب پیامبر (ص) نیز وسیلهٔ هدایت انسان‌های سرگردان‌اند و باید به آن‌ها اقتدا نمود، اما ملاحظاتی به نظر می‌رسد که در دلالت روایات بلکه در صدور آن ایجاد تردید می‌کند.

1. تعارض درونی

با دقت کردن در روایات، به خوبی معلوم می‌شود که مجموعه روایات اقتدا و اهتدا در درون خود، دچار تزلزل در دلالت بر مدعاست و همین امر می‌تواند موجب تردید در صدور آن‌ها شود.

1-1. تقلید از صحابه یا علما؟

چنان‌که گفته شد، دو تفسیر برای اقتدا بیان شده است: یکی گرفتن فتوا از صحابه و جواز تقلید از آنان، دوم قبول منقولات آنان. (نمری، 1387ق، ج 4، ص 264) تفسیر اول، گرفتار این اشکال است که اخذ فتوا منحصر به احکام فقهی و نهایت تفسیر آیات الاحکام است و به هیچ وجه نمی‌تواند حجیت سخن و سیرهٔ صحابه را در همه حوزه‌های معرفتی در پی داشته باشد. به علاوه اگر تقلید از صحابه رواست، در تقلید از امامان چهارگانه* اهل سنت، به چه مجوزی مقلدان صحابه نجومی از جمله ابابکر و عمر را رها کرده و به دنبال دیگران رفتند؟ کسانی که بر اساس بینش اهل سنت، در هیچ بعد فضیلتی به پای صحابیان

* چهار پیشوای اهل سنت به ترتیب تاریخی عبارت‌اند از: 1. ابوحنیفه، نعمان بن ثابت (80-150ق) پیشوای حنفی ها، 2. مالک بن انس بن مالک حمیری (93-179ق) پیشوای مالکی‌ها، 3. محمد بن ادریس شافعی (150-204ق) پیشوای شافعی‌ها، 4. احمد بن محمد بن حنبل (164-241ق) پیشوای حنبلی‌ها.

نمی‌رسند. حال چگونگی ممکن است پیامبر (ص) به تقلید از صحابه سفارش کند، ولی مدعیان پیروی از سنت پیامبر (ص) به تقلید از اتباع تابعیان روی آورند، اگر صحابه نجومی علم کافی نداشتند، پس صلاحیت‌های دیگر نیز نداشتند!

تفسیر دوم اقتدا، مستلزم آن است که تمام صحابه با همه تفاوت، در سبقت ایمانی، رتبه علمی، فضیلت و تقوا در حجیت سخن مساوی باشند، حال آنکه در نورافشانی یکسان نیستند، چنان که در ادامه تشبیه آمده بود که «بعضها اَضُوْا مِنْ بَعْضٍ»، و «بَعْضُهَا اقْوَى مِنْ بَعْضٍ» و نیز مستلزم این است که سخن صحابه مفضول بر صحابه افضل مقدم شود.

1-2. تساوی صحابه در اقتدا

حدیث اقتدا با تعبیر «فَبِأَيِّهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ اِهْتَدَيْتُمْ» بیانگر تساوی صحابه در اهدا است. به بیان واضح‌تر، لازمه این حدیث این است که افرادی چون جریر بن عبدالله بجلی، که ابن حجر از وی به عنوان صحابی مشهور یاد می‌کند (ابن حجر عسقلانی، 1417ق، ج 1، ص 3) با کسانی که از آغازین روز بعثت ایمان آورده بودند، مساوی باشد و اقتدا به وی نیز موجب اهدا شود.

یحیی نووی (631-677ق) در این زمینه می‌نویسد: «تفضیل صحابه به خاطر انفاق در حال ضرورت، تنگدستی، نصرت، حمایت و جهاد است که در دیگران نبوده است، چنان که خداوند می‌فرماید: لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ دَرَجَةً مَنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ (حدید: 10) نیز به دلیل شفقت و تودد و خشوع و تواضع و ایثاری است که در آن‌ها وجود داشته است و این فضیلت را نمی‌توان با صحبت یک لحظه مقایسه نمود؛ زیرا فضیلت صحبت و صحابی بودن مخصوص کسانی است که مصاحبت طولانی با پیامبر (ص) داشته و همراه با آن حضرت جنگیده، انفاق نموده، هجرت کرده و آن حضرت را یاری کرده‌اند، نه مانند کسانی که یک بار وی را دیده و یا بعد از فتح به مصاحبت آن حضرت راه یافته‌اند.» (نووی، 1392ق، ج 16، ص 93) بنابر دیدگاه این عالم سنی، برخی از

افرادی که عنوان صحابی را یدک می‌کشند و در میان اهل سنت از احترام خاصی برخوردارند، اصلاً صحابی نیستند که اقتدا به آن‌ها موجب حصول هدایت شود.

اقتدا به همه صحابه، مستلزم آن است که اقتدا به جنگ‌افروزان شامی در نبرد صفین یعنی معاویه و عمرو بن عاص، و نیز رهبران جنگ جمل به رهبری عایشه، طلحه و زبیر و طرف مقابل آن‌ها یعنی علی بن ابی طالب (ع) موجب هدایت باشد. همچنین باید پذیرفت که اقتدا به صحابه مخالف تصمیم سقیفه روا باشد، و هیچ کس مجاز به تکفیر آن‌ها نباشد، نیز باید قبول کرد که اقتدا به قاتلان عثمان، که بسیاری از آنان از صحابه نجومی بودند، نیز درست نباشد.

از سوی دیگر، در احادیث منقول از اهل سنت به اقتدای برخی از صحابه اشاره‌ای خاص شده است که با جواز تقلید و اقتدای به تمام صحابه سازگاری ندارد، در روایتی آمده است که پیامبر (ص) فرمود: «اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر؛ به دو نفری که بعد از من هستند، یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید.» (ابونعیم اصبهانی، 1405ق، ج 9، ص 109/ طحاوی، 1415ق، ج 3، ص 232/ بیهقی، 1344، ج 2، ص 454 و 478) اگر اقتدای به این دو نفر خواسته پیامبر (ص) است، جواز اقتدا به همه صحابه چه توجیهی دارد؟ وانگهی چگونه ممکن است اقتدا به همه صحابه یکسان باشد، درحالی که طبق روایت جبر بن مطعم، پیامبر (ص) فرمود: «ان فی اصحابی منافقین» (شیبانی، بی تا، ج 4، ص 83/ ابن داود طیالسی، بی تا، ج 3، ص 29) در روایت دیگری که حدیفه از پیامبر (ص) نقل می‌کند، آن حضرت می‌فرماید: «فی اصحابی اثنا عشر منافقاً منهم ثمانية لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط» (حجاج نیشابوری، بی تا، ج 8، ص 122/ موصلی، 1404ق، ج 3، ص 190/ بیهقی، 1344، ج 2، ص 247/ ابن ابی عاصم، 1411ق، ج 2، ص 466) شعیب ارتزوط درباره آن می‌نویسد: «سند این روایت مطابق شرط مسلم، صحیح است.» (شیبانی، بی تا، ج 5، ص 390)

شواهدی نیز در دست است که بیان می‌کند در میان صحابه نیز، افراد فاسقی وجود داشته‌اند که پذیرش خبر آن‌ها مستلزم بحث و فحص می‌باشد. (در بحث مخالفت حدیث با قرآن بدان اشاره خواهد شد).

3-1. اختلاف نظر صحابه

عبارت «بِأَيِّ أَقْوَابِلِ الْأَصْحَابِي أَخَذْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ» و برخی دیگر از فقرات روایات، بیانگر پذیرش اختلاف در سخن صحابه است. لذا در ادامه آمده: «اختلاف اصحابی لکم رحمة» بدان معنی که اختلاف نه تنها مشکل‌آفرین نیست، بلکه مشکل‌گشاست! لیکن ابن حزم (384-456 ق) در برابر این نوع تفکر می‌گوید: «برخی با استناد به این روایت، به اشتباه بر این باورند که اختلاف امت رحمت است.» و از قول فقیه اهل سنت ابو محمد علی بن احمد نقل می‌کند که گفته است این سخن، افسد اقوال است؛ زیرا لازمه آن این است که اتفاق سَخَط باشد و این سخنی است که هیچ مسلمانی نمی‌گوید. (ابن حزم اندلسی، 1404 ق، ج 5، ص 642)

ابن عبدالبر (368-463 ق) می‌گوید: «هرگاه سخن صحابه در قضیه‌ای با هم اختلاف پیدا کرد، هیچ کدام از آن‌ها حجت نیست، مگر با کمک دلیلی از کتاب یا سنت.» (نمری، 1387 ق، ج 4، ص 264) چنان‌که ابن عباس در مسئله حکم شستن سر مُحَرَّم، با مسور بن مخرمه - که به هنگام رحلت پیامبر تنها هشت سال داشت - اختلاف پیدا کرد. ابن عباس می‌گفت مجاز است و ابن مخرمه می‌گفت مجاز نیست. تا اینکه به حضور ابویوب انصاری رسیدند و دیدند او نیز در حال شستن سر خود می‌باشد و گفت پیامبر (ص) این کار را انجام می‌داد. (همو، ج 4، ص 260) اگر واقعاً سخن همه صحابه حجت است، کافی بود که مسور به ابن عباس بگوید: «أنا نجم، و أنت نجم» و اصلاً صحابه در کدام یک از مخاصمات و منازعات خود چنین سخنی به یکدیگر گفته‌اند؟ آیا بهتر نبود در جریان صفین و جمل به این حدیث استناد می‌شد، و یا مردم در جریان نهروان با تمسک به نجمیت هر یک از طرفین، هر دو را بر حق می‌دانستند و نه کافر!! به خصوص که خدا فرموده است: «فهو عندي

علی هدی؟! البانی نیز می نویسد: «اگر حدیث اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم، صحیح باشد، باید گفت اگر کسی در حال روزه برف بخورد روزه اش باطل نمی شود، زیرا به ابوظلحه اقتدا کرده است، سخنی که هیچ مسلمانی نمی گوید.» (البانی، 1412ق، ج 1، ص 162)

1-4. حق واحد یا متعدد؟

فقرة اصلی این احادیث، یعنی «فبأیهم اقتدیتم اهتدیتم»، «فمن اخذ بشيء مما هم علیه من اختلافهم فهو عندی علی هدی» و «اختلاف اصحابی لکم رحمة» مفید این معنی است که هنگام اختلاف، صحابه همه بر حق باشند، به خصوص که خداوند می فرماید: «فهو عند علی هدی»، ولی باید گفت هنگام منازعه، مقاتله و مخالفت محال است دو نفر در مصاف یکدیگر قرار بگیرند و هر دو بر حق باشند. آل الشیخ از فقهای معاصر سعودی در این زمینه می نویسد: «این روایات معنی درستی ندارد؛ زیرا اقتضایش این است که اگر دو صحابی با هم اختلاف نمودند، یکی بگوید چیزی حلال است و دیگری بگوید حرام است، باید هر دو هدایت باشد، و این تناقض است. لیکن تنها یکی از آن دو حق است و دیگری خیر؛ گرچه معذور باشد.» (آل الشیخ، 1399ق، ج 2، ص 7)

اما درباره اینکه گفته می شود اختلاف امت، رحمت است، امام صادق (ع) در روایتی در پاسخ عبدالمؤمن انصاری، در باره این اختلاف فرمود: «صدقوا»، گفتم اگر اختلاف، رحمت باشد، پس اجتماع آنها عذاب است! فرمود: «لیس حیث ذهب و ذهبوا؛ مفهوم اختلاف آن گونه که شما می گوید و آنها می گویند نیست! بلکه معنایش این است که خداوند فرمود: لَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه: 122)، همچنین ادامه داد: «فأمرهم أن ينفروا إلى رسول الله (ص) و يختلفوا إليه فيتعلموا ثم يرجعوا إلى قومهم فيعلموهم إنما أراد اختلافهم من البلدان لا اختلافاً في دين الله إنما الدين واحد؛ خداوند به اصحاب پیامبر (ص) امر نمود تا به سوی پیامبر (ص) کوچ کنند و باز گردند، چیزی یاد بگیرند و به سوی قوم خود برگردند.» بنابراین، مراد از اختلاف، رفت و آمد در بلاد است نه اختلاف در دین؛ چرا که دین خدا واحد است.» (صدوق، 1403ق، ص 157/ حر عاملی، 1409ق، ج 27، ص 141)

1-5. تحیر ابدی امت

در روایت منقول از انس بن مالک، از پیامبر (ص) آمده است: «مثل اصحابی فی امتی مثل النجوم یهتدون بها إذا غابت تحيروا»، اگر این روایت درست باشد، بدین معنی است که با رفتن آخرین فرد از صحابیان، دیگر هیچ نجمی برای هدایت مردم وجود ندارد، و امت در تحیر ابدی و دائمی قرار می‌گیرند و سخن و سیره تابعیان و پیروان آنان نیز کارآیی ندارد، در حالی که قرآن می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند، و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است، در حالی که همیشه در آن جاودانه‌اند، این است همان کامیابی بزرگ.» (توبه: 100)

2. مخالفت با قرآن

شواهدی قرآنی و روایی در دست است که در میان صحابه نیز افراد فاسقی وجود داشته‌اند. از جمله این آیه شریفه که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ؛ ای کسانی که ایمان آوردید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید. مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده‌اید، پشیمان شوید.» (حجرات: 6) و جریان افک که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ؛ در حقیقت، کسانی که آن [داستان] افک را در میان آوردند، دسته‌ای از شما بودند. آن [تهمت] را شری برای خود تصور نکنید، بلکه برای شما در آن خیر [مصلحتی] بوده است.» (نور: 11) و نیز مفاد آیه شریفه: «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ؛ آیا کسی که مؤمن است، مانند کسی است که فاسق است؟ یک‌سان نیستند.» (سجده: 18) و صراحت اینکه فرمود: «إِذَا جَاءَكَ

الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ؛ چون منافقان نزد تو آیند گویند گواهی می‌دهیم که تو پیامبر خدایی، و خدا می‌داند که تو واقعاً پیامبر او هستی، و خدا گواهی می‌دهد که منافقان [مردم دوچهره] دروغگویند. «منافقون: 1) و نیز فرمود: «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ؛ و برخی از بادیه‌نشینانی که پیرامون شما هستند منافق‌اند، و از ساکنان مدینه [نیز عده‌ای] بر نفاق خو گرفته‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم.» (توبه: 101)

شکی نیست که فاسق و افیک در میان صحابه پیامبر (ص) بوده‌اند نه بیرون از جرگه مسلمین و اگرچه برخی از آن‌ها نفاقشان علنی بوده، چهره واقعی برخی از آن‌ها به صراحت خود قرآن «لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ» حتی برای خود پیامبر هم آشکار نبوده است. البته این مسئله به نفاق منحصر نمی‌شود، بلکه افراد ضعیف‌الایمان نیز وجود داشته‌اند. از این رو، در جای دیگر با عطف بر منافقان می‌فرماید: «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا؛ و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، می‌گفتند خدا و رسولش جز فریب به ما وعده‌ای ندادند.» (احزاب: 12) روایات شأن نزول و اسباب نزول آیات نیز بیانگر برخی از مصادیق منافقین است که در میان یاران پیامبر (ص) وجود داشته‌اند. مشهور است آیه نبأ درباره ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شده است. (رازی، 1420ق، ج 10، ص 98/ واحدی نیشابوری، 1361، ص 407/ قرطبی، بی‌تا، ج 16، ص 311) و بهتان زندگان در آیه افک عبدالله بن ابی، مسطح بن اثاثه، حسان بن ثابت و حمنه بنت جحش هستند که حد زده شدند. (همو، ج 12، ص 200) فخر رازی، میبیدی و سیوطی زید بن رفاعه را نیز اضافه کرده‌اند. (رازی، 1420ق، ج 8، ص 337/ میبیدی، ج 6، ص 504/ الدر المنثور، 1993م، ج 6، ص 150)

آقای البانی می‌نویسد: «حدیث اختلاف اصحابی لکم رحمة، افزون بر ضعف سند، حدیث مخالف قرآن کریم هم می‌باشد، از جمله آیاتی که در نهی از اختلاف در دین وارد

بازخوانی حدیث اقتدا و اهتدا □ 87

شده است، عبارت‌اند از: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (أنفال: 46)، «وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (روم: 32) و «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (هود: 118-119) این بدان معنی است که هرگاه رحم رب باشد، اختلاف نخواهند داشت؛ چراکه اختلاف از آن اهل باطل است و اختلاف نمی‌تواند رحمت باشد. (البانی، بی‌تا، ج 1، ص 49/ حرانی، 1404ق، ج 1، ص 55)

3. مخالفت با دیگر اخبار

حدیث اقتدا و اهتدا با مفاد اخباری که بیانگر تغییر وضعیت صحابه است، تنافی دارد. این دسته از اخبار با تعابیر مختلف در منابع روایی آمده است، که برخی از آن‌ها عبارتند از:

3-1. اصحاب ذات شمال

بخاری از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «إِنَّ أَنَسًا مِنْ أَصْحَابِي يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي! فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ؛ گروهی از اصحابم [در روز قیامت] جزء اصحاب شمال خواهند بود، من می‌گویم: خدایا! [اینها] اصحاب منند، اصحاب منند، [خدا] می‌گوید: اینها از روزی که از آن‌ها جدا شدی [رحلت کردی] به گذشته خود برگشتند و مرتد شدند.» (بخاری، 1978م، ج 12، ص 16 و ج 15، ص 436) همین معنی را نسایی با تعبیر «... فَيَقُولُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أُحْدِثُوا بَعْدَكَ؛ جواب داده می‌شود که نمی‌دانی اینها بعد تو چه بدعت‌هایی گذاشتند.» نقل کرده است. (نسائی، 1411ق، ص 408) ترمذی نیز پس از نقل این حدیث می‌افزاید: «این حدیث حسن و صحیح است.» (ترمذی، 1403ق، ج 5، ص 4) احمد بن حنبل نیز این حدیث را با تعابیر مختلف نقل کرده است. (ابن حنبل، بی‌تا، ج 2، ص 200؛ ج 3، ص 28؛ ج 5، ص 48؛ ج 6، ص 121) حاکم نیز نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «يُؤْخَذُ بِنَاسٍ مِنَ أَصْحَابِي ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي! فَيَقَالُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ بَعْدَكَ»، سپس

پیامبر (ص) می‌فرماید: عرض می‌کنم خدایا! من همان را می‌گویم که عبد صالح تو عیسی بن مریم گفت: «كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (مائدة: 117) (حاکم نیشابوری، 1411ق، ج 8، ص 344) حاکم بعد از نقل حدیث می‌افزاید: «این حدیث، طبق شرایط بخاری و مسلم، حدیث صحیح است.»* بر اساس این روایات، برخی از اصحاب بعد از پیامبر (ص) دچار بازگشت به دوران جاهلی شدند، یعنی گرایش، بینش و رفتار جاهلی پیدا کردند و یا مرتکب بدعت‌گذاری در دین شدند. پس چگونه اقتدای به این افراد موجب هدایت می‌باشد؟

2-3. حدیث حَلَا و جَلَا

در حدیثی که بخاری از سعید بن مسیب از ابوهریره نقل می‌کند، پیامبر (ص) فرمود: «يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ اصْحَابِي فَيَحْلَتُونَ عَنِ الْحَوْضِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ اصْحَابِي! فَيَقُولُ إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى؛ گروهی از اصحابم روز قیامت بر من وارد می‌شوند که از ورود بر حوض ممنوع‌اند، من می‌گویم: خدایا! اینها اصحاب من هستند! پاسخ می‌شود: تو به آنچه، اینان بعد از تو به وجود آوردند، آگاه نیستی! اینها به صورت قهقری به گذشته خود (جاهلیت) برگشتند.» (بخاری، 1978م، ج 21، ص 491 و 492) در روایت دیگری، محمد بن فتوح حمیدی با تعبیر «فیجلون» از ابوهریره نقل می‌کند که «یرد علیّ یوم القیامة رهطٌ من اصحابی فیجلون عن الحوض، فأقول یا رب اصحابی فیقول إنه لا علم لک بما أحدثوا بعدک إنهم ارتدوا علی آثارهم القهقری.» (حمیدی، 1423ق، ج 3، ص 145 و 371)

3-3. حدیث ذُود و مُنَاذَعَة

احمد بن حنبل، از ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «لیذادن ناس من اصحابی

* این حدیث در منابع زیر نیز نقل شده است: سنن بیهقی (ج 1، ص 668)، سنن نسایی (ج 6، ص 408)، صحیح ابن حبان (ج 30، ص 224)، معرفة الصحابة (ج 22، ص 148)، مشکل الآثار (ج 1، ص 34) و المسند الجامع (ج 5، ص 52 و ج 9، ص 221)

عن الحوض كما تزداد الغريبة من الإبل؛ گروهی از اصحابم از [ورود] به حوض منع و طرد می‌شوند، همان‌گونه که شتران بیگانه [از آب] منع می‌شوند.» (ابن حنبل، بی‌تا، ج 2، ص 298) ارتنوط ذیل این روایت می‌نویسد: «این روایت، بنابر شرط شیخین صحیح است.» وی در روایتی دیگر از ابوائل از عبدالله این‌گونه نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «أنا فرطكم على الحوض و لأنازعن رجالا من اصحابی و لأغلبنّ علیهم ثم لیقالنّ لی انک لاتدری ما أحدثوا بعدک؛ من پیش از شما بر حوض وارد می‌شوم، و [در آنجا] با کسانی از اصحابم منازعه و بر آنان غلبه می‌کنم، بعد به من گفته می‌شود تو نمی‌دانی اینها بعد تو چه کردند.» (همو، ج 1، ص 406) وی همچنین این حدیث را از طریق اعمش، از شقیق روایت کرده است. (همو، ج 1، ص 384) ارتنوط، در باره هر دو حدیث می‌نویسد: «صحیح است و سند خوبی دارد.» بر اساس این روایات، بعضی از صحابه پس از پیامبر (ص) به دوران جاهلی بازگشتند، و رفتاری جاهلی را پیشه کردند، و یا مرتکب بدعت‌گذاری در دین شدند و در نتیجه محروم از حوض کوثرند. چگونه اقتدای به این افراد می‌تواند موجب هدایت باشد؟

3-4. حدیث اختلاج

بخاری از ابو وائل از عبدالله [بن مسعود] از پیامبر (ص) نقل نموده که فرمود: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَ كَيْرَفَعَنَّ رَجُلٌ مِنْكُمْ ثُمَّ لِيُخْتَلَجَنَّ دُونِي، فَأَقُولُ يَا رَبِّ اصْحَابِي! فَيَقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَهْدُوا بَعْدَكَ»، و نیز ابو وائل از خذیفه، از پیامبر (ع). (بخاری، 1978، ج 21، ص 482 و 488) احمد بن حنبل نیز این حدیث را مکرر از طرق مختلف و با تعبیر گوناگون «لیختلجن»، «اختلجوا» نقل کرده است. (ابن حنبل، بی‌تا، ج 1، ص 439؛ ج 5، ص 48) اختلاج یعنی اضطراب، پراکندگی و سرگردانی. (ابن منظور، 2000م، مدخل «خلج»)

3-5. آخرین دیدار

در حدیثی که احمد بن حنبل از ام سلمه نقل می‌کند پیامبر (ص) می‌فرماید: «أَنْ مِّنْ اصْحَابِي مَن لَّيْرَانِي بَعْدَ أَنْ افَارَقَهُ؛ بعضی از اصحابم، بعد از آنکه از آنها مفارقت کردم و از دنیا رفتم، دیگر مرا نمی‌بینند.» (شیبانی، بی‌تا، ج 6، ص 290) شعيب ارتنوط می‌نویسد:

90 □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان 1388

«سند این روایت صحیح است و رجال آن ثقه هستند.» (همو، ج 6، ص 290، 317) اگر در میان اصحاب پیامبر (ص) کسانی باشند که دیدار آن‌ها با پیامبر (ص) در دنیا، آخرین دیدارشان باشد و در آخرت هرگز وی را نبینند، چگونه ممکن است سخن و عملشان به طور مطلق موجب هدایت دیگران باشد؟!

3-6. حدیث عراجین

احمد شیبانی (م 287 ق) از وهبان بن صیفی روایت می‌کند که پیامبر (ص) به او فرمود: «یا وهبان، إِنَّكَ إِن بَقِيَتْ بَعْدِي، فَسْتَرَى فِي أَصْحَابِي اخْتِلَافًا، وَ إِن بَقِيَتْ إِلَي ذَلِك فَاجْعَلْ سَيْفَكَ مِنْ عَرَجِينَ النَّخْلِ؛ اى وهبان اگر پس از من زنده ماندی و میان اصحابم اختلاف دیدی، شمشیرت را از جنس شاخه درخت خرما [کنایه از غلاف کردن] بساز.» (ابن ابی عاصم، 1411ق، ج 3، ص 181) این روایت را طبرانی در المعجم الکبیر (1404ق، ج 1، ص 295)، متقی هندی در کنز العمال (1989م، ج 11، ص 294) و ابونعیم اصفهانی در معرفه الصحابه (1419ق، ج 3، ص 107؛ ج 19، ص 87) نیز آورده‌اند. وهبان سپس می‌افزاید: «من در خانه نشسته بودم که علی بن ابی طالب (ع) به من فرمود: یا وهبان بن صیفی، ألا تخرج؛ اى وهبان! آیا از خانه خارج نمی‌شوی؟ من گفتم: یا اباالحسن! پیامبر (ص) به من سفارش و امر کرده است که اگر در صحابه اختلاف دیدم، شمشیرم را غلاف کنم. در این هنگام علی (ع) برگشت و رفت.» بر اساس این روایت، اصحاب سقیفه، یا وهبان و یا علی (ع) که همگی از صحابه هستند، و تمام صحابه‌ای که در جمل، صفین و نهروان بودند، دچار اشتباه شدند چون شمشیر خود را غلاف نکردند. پس اگر کسی با عایشه در جمل همراهی نکرده، و یا معاویه و عمرو بن عاص را یاری نکرده باشد، با توجه به اینکه به وهبان بن صیفی اقتدا کرده، رفتار درستی داشته است.

3-7. حدیث احداث

حدیث «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أُحْدِثُوا بَعْدَكَ»، تصریح دارد که برخی از اصحاب پیامبر (ص) پس از رحلت آن حضرت مرتکب بدعت و احداث شده‌اند، و قطعاً بدعت‌ها و نوآوری‌ها بر خلاف دستورات خدا و پیامبر (ص) بوده است و گرنه معنی ندارد که موجب منازعه،

اختلاج، طرد و حرمان از کوثر باشد. آیا سخن و عمل کسی که چنین باشد و دین را کم و یا زیاد کند، می‌تواند موجب هدایت باشد؟!

جمع‌بندی

از مجموع بررسی‌های انجام شده چنین به دست می‌آید که به لحاظ سندی، روایات منقول هر چند طرق مختلف دارد، هیچ‌کدام اطمینان‌آور نیست و اگر با چشم‌پوشی از ضعف سندی، آن‌ها را بپذیریم، دلالتشان دچار مشکل است؛ چراکه از یک سو، در درون خود با تعارض روبه‌رو هستند و از سوی دیگر، مفادشان با آیات قرآن مخالف است، و بالاخره اینکه با مجموعه عظیمی از روایات دیگر که هم به لحاظ سند قوی‌ترند و متن آن‌ها نیز از سلامت بیشتری برخوردار است و هم دلالتشان صریح‌تر است، در تضاد و تنافی می‌باشند.

در نهایت، اگر هم به ناچار روایات اقتدا و اهتدا را بپذیریم، بی‌شک تنها صحبانی را در بر می‌گیرد که مرتکب خطا نشده، بدعت‌گذاری نکرده و حافظ حدود و احکام الهی باشند. چنان‌که در روایات شیعه نیز بدان اشاره شده است. امام امیرالمؤمنین، علی (ع) نیز در وصیت خود می‌فرماید: «وَأَوْصِيكُمْ بِأَصْحَابِ نَبِيِّكُمْ لَا تَسُبُّوهُمْ، وَ هُمُ الَّذِينَ لَمْ يُحْدِثُوا بَعْدَهُ حَدَثًا وَ لَمْ يُؤْوُوا مُحَدِّثًا؛ شما را وصیت می‌کنم دربارهٔ اصحاب پیامبر (ص)، مبادا آنان را سب کنید، [البته] آنان که بعد از پیامبر بدعتی نگذاشتند و پناهگاه بدعت‌گذاران نشدند.» (طوسی، 1414ق، ص 522/مجلسی، 1404ق، ج 74، ص 407) نمونه این اصحاب را می‌توان در این روایت نبوی یافت که پیامبر (ص) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ مِنْ أَصْحَابِي أَرْبَعَةً: أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ وَ أَمَرَنِي أَنْ أُحِبَّهُمْ قَالُوا: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا مِنْهُمْ وَ أَبُو ذَرَّ الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ وَ الْمُقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيُّ؛ خداوند عزوجل چهار نفر از اصحابم را دوست دارد! و به من خبر داده [امر نموده] که آن‌ها را دوست بدارم. گفتند: یا رسول‌الله! آن‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: علی، ابوذر غفاری، سلمان فارسی و مقداد بن اسود.» (شیبانی، بی‌تا، ج 5، ص 351)

میبدی از مفسران اهل سنت به نکته لطیفی اشاره کرده و با استناد به حدیث «اصحابی کالنجوم» می‌نویسد: «... هر کجا در عالم دین مجاهدی مشاهده است، امام وی مرتضی حیدر

92 □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان 1388

است؛ و هر کجا مردی مرد است یا آزادی فرد است، امام وی ابوذر پره‌نر است؛ و هر کجا درویشی دل‌ریش است،

امام وی بودردای مشتهر است؛ و هر کجا شهیدی دین‌دار است که دین را در جهاد کفارست، امام وی حمزه منور است؛ و هر کجا مؤذنی موفق، داعیی از داعیان حق، امام وی بلال مطهر است. (میبدی، 1363، ج 5، ص 601) که در حقیقت اقتدای توزیعی است.

منابع

1. آل‌الشیخ، محمد بن ابراهیم بن عبداللطیف؛ فتاوی و رسائل؛ جمع و ترتیب و تحقیق محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، ج 1، مکه مکرمه: حکومت، 1399ق.
2. آلوسی بغدادی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
3. ابن‌الاثیر، أبوالسعادات؛ جامع الاصول من احادیث الرسول؛ بیروت: دارالفکر، 1420ق.
4. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغه؛ قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
5. ابن‌ابی‌عاصم، احمد بن عمرو بن الضحاک بن مخلد الشیبانی؛ الأحاد و المثانی؛ ج 1، بی‌جا: دارالدرایه، 1411ق.
6. ابن‌بطه عکبری، عبیدالله بن محمد بن محمد بن حمدان؛ الابانة الكبرى؛ ریاض: دارالرایة، 1415ق.
7. ابن‌حبان (تمیمی بستی)، محمد بن احمد؛ صحیح ابن حبان. تحقیق شعیب ارنؤوط، بیروت: الرساله، 1414ق.
8. _____، محمد بن احمد؛ کتاب الثقات؛ تحقیق شرف‌الدین احمد، بیروت: دارالفکر، 1395ق / 1975م.
9. ابن‌حجر عسقلانی، احمد بن علی؛ لسان المیزان؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی، 1372ق.
10. _____؛ تلخیص الحبیر فی احادیث الرافعی الکبیر؛ تحقیق سیدعبدالله هاشم الیمانی، مدینه: بی‌نا، 1384ق.
11. _____؛ النکت علی کتاب ابن‌الصلاح؛ تحقیق ربیع بن هادی عمیر مدخلی، ج 1، مدینه منوره: عمادة البحث العلمي بالجامعة الاسلامية، 1404ق.
12. _____؛ المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیه؛ ریاض: چاپ سعد شثری، 1419ق / 1998م.
13. _____؛ الاثیر بمعرفة الرواة الآثار؛ تحقیق عید العبادی، عربستان: دارالنشر، 1417ق.
14. ابن‌حزم اندلسی، علی بن احمد؛ الاحکام فی اصول الاحکام؛ ج 1، قاهره: دارالحديث، 1404ق.
15. ابن‌حمید، ابومحمد عبد؛ المنتخب من مسند عبد بن حمید؛ تحقیق صبحی بدری سامرایی و محمود محمد خلیل صعیدی، ج 1، بی‌جا: مکتبه النهضة العربیه، 1408ق.
16. ابن‌حنبل، احمد؛ مسند احمد؛ بیروت: دار صادر، بی تا.
17. ابن‌داود طیالسی، سلیمان؛ مسند طیالسی؛ بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
18. ابن‌عساکر، علی بن حسن بن هبة الله بن عساکر الدمشقی؛ تبیین کذب المفتری فیما نسب إلى الإمام أبی الحسن الأشعری؛ ج 3، بیروت: دارالکتاب العربی، 1400ق.
19. ابن‌فارس، احمد بن زکریا؛ معجم مقاییس اللغة؛ تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ج 2، بیروت، لبنان: دارالنشر و دارالجيل، 1420ق، 1999م.

20. ابن ملقن، سراج الدین عمر بن علی بن احمد انصاری؛ البدر المنیر فی تخریج الاحادیث و الآثار الواقعة فی الشرح الكبير؛ تحقیق مصطفی ابوالغیط و «دیگران»، ج 1، ریاض: دار الهجرة للنشر و التوزیع، 1425ق.

21. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت: دار صادر، 2000م.

22. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق؛ معرفة الصحابة؛ تحقیق عادل بن یوسف عزازی، ریاض: دارالوطن، 1419ق.

23. ابومعاذ، طارق بن عوض الله؛ الارشادات فی تقوية الاحادیث بالشواهد والمتابعات؛ قاهره: بی نا، 1417ق.

24. البانی، محمد ناصر الدین؛ صفة صلاة النبي؛ ریاض: مكتبة المعارف للنشر و التوزیع، بی تا. «الف»

25. _____؛ السلسلة الضعيفة؛ ریاض: مكتبة المعارف، 1412ق.

26. _____؛ السلسلة الصحيحة؛ المكتبة المعارف للنشر و التوزیع، 1415ق.

27. _____؛ شرح العقيدة الطحاوية؛ ج 2، بیروت: مكتب اسلامي، بی تا. «ب»

28. بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل؛ صحيح البخاری؛ بیروت: دارالقلم، 1978م.

29. بصری، احمد بن عبدالرضا؛ فائق المقال فی الحديث و الرجال؛ تحقیق غلامحسین قیصری، بی جا: مرکز بحوث دارالحديث، 1422ق.

30. بقاعی، ابراهیم بن عمر بن حسن؛ نظم الدرر فی تناسب الآيات و السور؛ قاهره: دارالكتاب الاسلامی، 1413ق.

31. بناطی، بیاضی؛ الصراط المستقیم؛ ج 1، نجف اشرف: المكتبة الحیدریه، 1384.

32. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین بن علی؛ السنن الكبرى؛ ج 1، حیدرآباد: مجلس دایرة المعارف النظامية الكائنة فی الهند، 1344.

33. _____؛ الاعتقاد؛ تحقیق سید جمیلی، بیروت: دارالکتب العربیه، 1408ق.

34. ترمذی، محمد بن عیسی؛ سنن الترمذی (الجامع الصحیح)؛ تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت: دار الفکر، 1403ق.

35. تفرشی، مصطفی بن حسین؛ نقل الرجال؛ تحقیق مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ج 1، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، 1418ق.

36. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد؛ دعائم الاسلام؛ ج 2، مصر: دار المعارف و مؤسسه آل البيت (ع)، 1385.

37. ثعلبی نیشابوری، احمد بن محمد بن ابراهیم؛ الكشف و البیان (تفسیر الثعلبی)؛ تحقیق الامام ابی محمد بن عاشور، مراجعه و تدقیق الاستاذ نظیر الساعدی، ج 1، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، 1422ق.

38. جزایری دمشقی، طاهر؛ توجیه النظر الی اصول الاثر؛ تحقیق عبدالفتاح ابوغدة، ج 1، حلب: مكتبة المطبوعات الاسلامیه، 1416ق.

بازخوانی حدیث اقتدا و اهتدا □ 95

39. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله؛ المستدرک علی الصحیحین؛ تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ 1، 1411ق.
40. حرانی (ابن تیمیه)، احمد بن عبدالحلیم؛ منهاج السنه النبویه؛ تحقیق محمد رشاد سالم، چ 1، بی جا: مؤسسه قرطبه، 1406ق.
41. حرانی حنبلی، امام احمد بن حمدان؛ صفة الفتوی والمفتی والمستفتی؛ تحقیق محمد ناصرالدین البانی، چ 4، بیروت: مکتب اسلامی، 1404ق.
42. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه؛ قم: مؤسسه آل البيت، 1409ق.
43. حسنی صنعانی، محمد بن اسماعیل؛ توضیح الافکار لمعانی تنقیح الاظفار؛ تحقیق محمد محی-الدین عبد الحمید، مدینه: بی نا، بی تا.
44. حللی، ابو الصلاح تقی بن نجم؛ تقریب المعارف؛ تحقیق فارس تبریزیان حسون، بی جا: مرکز الابحاث العقائدیہ، بی تا.
45. حللی، ابن داود؛ رجال ابن داود؛ نجف: مطبعة حیدریه، 1392ق.
46. حمیدی، محمد بن فتوح؛ الجمع بین الصحیحین البخاری و مسلم؛ تحقیق علی حسین بواب، چ 2، بیروت: دار ابن حزم، 1423ق.
47. خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت؛ الکفایة فی علم الروایة؛ تحقیق ابو عبدالله سورقی، مدینه: المکتبة العلمیة، بی تا.
48. خطیب تبریزی، محمد بن عبدالله؛ مشکاة المصابیح؛ تحقیق محمد ناصرالدین البانی، چ 3، بیروت: مکتب اسلامی، 1405ق.
49. خلیلی، جواد جعفر؛ السقیفة ام الفتن؛ چ 1، بیروت: الارشاد للطباعة والتمن، بی تا.
50. دیلمی، حسن بن ابی الحسن؛ ارشاد القلوب؛ بی جا: دارالشریف الرضی للنشر، 1413ق.
51. ذهبی، محمد حسین؛ التفسیر و المفسرون؛ چ 7، قاهره: مکتبة الوهبه، 1421ق.
52. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان؛ میزان الاعتدال؛ تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفة، 1382ق.
53. رازی، محمد بن عمر بن حسن؛ مفاتیح الغیب؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1420ق.
54. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ دمشق و بیروت: دارالعلم و الدار الشامیه، 1412ق.
55. رفاعی حسینی، احمد بن علی؛ البرهان المؤید لصاحب موالید؛ تحقیق عبدالغنی نکه می، چ 1، بیروت: دارالکتاب النفیس، 1408ق.
56. زبیدی، محمد بن محمد بن عبدالرزاق؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ بیروت: دارالفکر، 1414ق.
57. زرکشی، محمد بن بهادر؛ البرهان فی علوم القرآن؛ تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت: دارالمعرفة، 1391ق.

58. زمخشری خوارزمی، ابوالقاسم محمود بن عمر؛ الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل؛ لبنان: دارالفکر، 1397ق.

59. زیلعی، جمال الدین عبدالله بن یوسف؛ تخریج الاحادیث و الآثار الواقعة فی تفسیر الکشاف للزمخشری؛ تحقیق عبدالله بن عبد الرحمن سعد، ج 1، ریاض: دار ابن خزیمه، 1414ق.

60. _____؛ نصب الرایة لاحادیث الهدایة مع حاشیته بغیة الالمعی فی تخریج الزیلعی؛ تحقیق محمد عوامه، ج 1، بیروت: مؤسسة الریان للطباعة و النشر، 1418ق.

61. سبحانی تبریزی، جعفر؛ الحدیث النبوی بین الروایة و الدرایة؛ دراسة موضوعه منهجية الاحادیث اربعین صحابیا، قم: مؤسسة الامام الصادق، 1419ق.

62. سفارینی، شمس الدین، ابو العون محمد بن احمد بن سالم؛ لوامع الانوار البهیة و سواطع الاسرار الاثریة لشرح الدررة المضية فی عقد الفرقة المرضیه؛ ج 2، دمشق: مؤسسة الخافقین و مکتبتها، 1402ق.

63. سیوطی، عبد الرحمن بن ابو بکر، جلال الدین؛ تفسیر الدر المنثور؛ بیروت: دارالفکر، 1993ق.

64. _____؛ تدریب الراوی؛ تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، بی جا: دارالنشر، بی تا.

65. شفیطی، محمد امین؛ اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن؛ بیروت: دارالفکر، 1415ق.

66. شیبانی، احمد بن محمد بن حنبل؛ مسند احمد بن حنبل؛ الاحادیث مذیلة باحکام شعیب الارنؤوط علیها، قاهره: مؤسسه قرطبه، بی تا.

67. ابونعیم اصبهانی، احمد بن عبدالله؛ حلیة الاولیا و طبقات الاصفیا؛ ج 4، بیروت: دارالکتاب العربی، 1405ق.

68. صدوق، محمد؛ معانی الاخبار؛ تصحیح علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی، 1403ق.

69. _____؛ عیون اخبار الرضا؛ ج 1، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، 1404ق.

70. صفار، محمد بن حسن بن فروخ؛ بصائر الدرجات؛ قم: کتابخانه مرعشی نجفی، 1404ق.

71. طبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب؛ المعجم الکبیر؛ تحقیق حمدی بن عبدالمجید السلفی، ج 2، موصل: مکتبة العلوم و الحکم، 1404ق.

72. طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب؛ الاحتجاج؛ نشر مرتضی، 1403ق.

73. طحاوی، ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامه؛ مشکل الآثار؛ تحقیق شعیب ارنؤوط، مؤسسة الرساله، بیروت، 1415ق.

74. طوسی، محمد بن حسن؛ الامالی؛ قم: دارالثقافة، 1414ق.

75. _____؛ العدة فی اصول الفقه؛ ج 1، قم: تحقیق محمد رضا انصاری، 1417ق.

76. طیب، سید عبدالحسین؛ اطیب البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: انتشارات اسلام، 1378.

77. عاملی، زین الدین (شهید ثانی)؛ الدرایة فی علم مصطلح الحدیث؛ قم: کتبه المفید، بی تا.

78. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ نور الثقلین؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، 1415ق.

79. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر؛ تلخیص الحبیر (تلخیص الحبیر فی احادیث الرافعی الکبیر)؛ تحقیق سید عبدالله هاشم یمان، مدینه منوره: بی تا، 1384ق.

97 □ باخوانی حدیث اقتدا و اهتدا

80. عطاردی، عزیزالله؛ مسند الامام الرضا(ع)، المؤتمر العالمی للامام الرضا(ع)؛ مشهد: مؤسسه طبع و نشر آستان قدس رضوی، 1406ق.
81. عینی، بدرالدین محمود بن احمد؛ عمدة القاری شرح صحیح البخاری؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
82. غزالی، ابوحامد، (محمد بن محمد بن محمد)؛ الاقتصاد فی الاعتقاد؛ بی جا: بی نا، بی تا.
83. غفاری، علی اکبر؛ تلخیص مقباس الهدایة؛ چ 1، بی جا: نشر صدوق، جامعه الامام الصادق(ع)، 1369.
84. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ تحقیق دکتر ابراهیم سامرای، چ 2، بی جا: مؤسسه الهجرة، 1410ق.
85. قاسم، اسعد؛ ازمة الخلافة و الامامة و آثارها المعاصرة؛ سلسلة الرحلة الى الثقلین، بیروت: الغدیر، 1977ق.
86. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لاحکام القرآن؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
87. قمی شیرازی، محمد طاهر؛ الاربعین فی امامة الائمة الطاهرین؛ تحقیق سید مهدی رجایی، چ 1، بی جا: بی نا، 1418ق.
88. کلباسی، ابوالهدی؛ سماء المقال فی علم الرجال؛ تحقیق سید محمد حسینی قزوینی، چ 1، قم: مؤسسه ولی عصر(ع)، 1419ق.
89. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1365.
90. ماوردی، ابوالحسن؛ الحاوی الکبیر؛ بیروت: دارالفکر، بی تا.
91. متقی هندی، علی بن حسام الدین؛ کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال؛ بیروت: مؤسسه الرساله، 1989م.
92. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ چ 4، بیروت: مؤسسه الوفا، 1404ق.
93. مدرسی، سید محمد تقی؛ من هدی القرآن؛ تهران: دار محبی الحسین، 1419ق.
94. معرفت، محمد هادی؛ التفسیر الاثری الجامع؛ چ 1، بی جا، مؤسسه التمهید، 1383.
95. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ الافصاح فی امامة امیر المؤمنین(ع)؛ قم: مؤسسه بعثت، بی تا.
96. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1374.
97. مامقانی، عبدالله؛ مقباس الهدایة فی علم الدراییة؛ تحقیق محمد رضا مامقانی، چ 1، بی جا: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، 1411ق.
98. موسوی خوئی، سید ابوالقاسم؛ معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة؛ چ 5، بی جا: بی نا، 1413ق.
99. موصلی تمیمی، احمد بن علی بن مثنی؛ مسند ابویعلی، الاحادیث مذیلة باحکام حسین سلیم اسد علیها؛ تحقیق حسین سلیم اسد، چ 1، دمشق: دار المأمون للتراث، 1404ق.
100. میبدی، ابوالفضل؛ کشف الاسرار و عدة الابرار؛ چ 1، تهران: امیر کبیر، 1363.
101. میلانی، سید علی؛ محاضرات فی الاعتقادات (القسم الثانی)؛ بی جا: مرکز الأبحاث العقائدیة، بی تا.

102. نسائی، ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي خراساني؛ سنن النسائي؛ تحقيق عبدالغفار سليمان بنداري و سيد حسن كسروي، بيروت: دارالكتب العلمية، 1411ق.
103. نسفي، عبدالله بن احمد بن محمود؛ تفسير النسفي المسمى بمدارك التنزيل و حقائق التأويل؛ تحقيق سيد زكريا، مكة: مكتبة نزار المصطفى الباز، 1421ق.
104. نمازی شاهرودي، علي؛ مستدرک سفينة البحار؛ قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، مؤسسة النشر الاسلامي، 1418ق / 1377.
105. نمری، يوسف بن عبدالله بن عبدالبر؛ الاستدكار؛ تحقيق سالم محمد عطا و محمد علي معوض، بيروت: دارالكتب العلمية، ج 1، 1421ق.
106. _____ ؛ التمهيد لما في الموطأ من المعاني و الاسانيد؛ تحقيق مصطفى بن احمد علوي و محمد عبد الكبير بكری، مغرب: وزارة عموم الاوقاف و الشؤون الاسلاميه، 1387ق.
107. _____ ؛ الاستيعاب في معرفة الاصحاب؛ تحقيق علي محمد بجاوی، ج 1، بيروت: دار الجيل، 1412ق.
108. نوری، ابو المعاطي؛ المسند الجامع المعلن؛ بي جا: بي نا، بي تا.
109. واحدي نيشابوري، علي بن احمد؛ اسباب النزول؛ قم: امير، 1361.
110. نيشابوري، مسلم بن حجاج؛ صحيح مسلم، بيروت: دارالفكر، بي تا.
111. هيثمي (ابن حجر)، ابوالعباس احمد بن محمد بن محمد؛ الصواعق المحرقة على اهل الرفض و الضلال و الزندقة، تحقيق عبدالرحمن بن عبدالله تركي و كامل محمد خراط، بيروت: مؤسسة الرساله، 1997م.
112. هيثمي، علي بن ابي بكر؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ بيروت: دار الفكر، 1412ق.